



Res. article

Journal of Research in Narrative Literature, Razi University

Vol. 9, Issue 4, Winter 2021, 95-111.

The Identification of Mythological Themes in the Legend of the “*Pari-Čehel Gisū*”; Based on the Ernest Cassirer's Approach to Mythological Consciousness

Majid Reza Moghanipour^{*1}

Assistant Professor, Department of Art and Architecture, Shiraz University, Shiraz, Iran

Ashkan Rahmani²

Assistant Professor, Department of Art and Architecture, Shiraz University, Shiraz, Iran

Received: 09/02/2020

Accepted: 10/06/2020

Abstract

Humanity today seeks its whole existence in a logical and rational framework, and he is unaware of the fact that systematic rational methods are just one of the ways in which humans are aware of the world around them. This neglect itself is the basis for cognitive misunderstandings of his past existence. Folk literature is one of those culture that, despite being pervasive, many of the Folk literature is one of those objects that, in spite of being pervasive, many of the characteristics embodied in them are not so much in line with the logic that governs the rational consciousness of modern man; the main question in this study is the search for a cognitive sample governing the constituent components of the legendary “*Pari-Čehel Gisū* (= Fairy with forty hairs)” of the folk and oral literature of the Fars region. The research method is descriptive-analytical, and the used analytical way that is Ernest Cassirer's which has been obtained from the study of his various and numerous works in the field of epistemology. By adapting these irrational themes and patterns to the content of the components of the *Pari-Čehel Gisū* myth, it was determined that there are seven characteristics associated with irrational cognition and myth in various ways in the form of places, time characters, actions and frequencies are present in this narration, the most of which include “mythical number” and “destiny-orientation”.

Keywords: Folk literature, Ernst Cassirer, Myth, Mythical Consciousness.

1. Corresponding Author's Email:

2. Email:

moghanipour@shirazu.ac.ir

rahmani.ashkan@yahoo.com



پژوهشنامه ادبیات داستانی، دانشگاه رازی
دوره نهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۹، صص ۹۵-۱۱۱.

شناسایی بن‌مایه‌های اساطیری در افسانه پری چهل‌گیسو بر مبنای رهیافت آگاهی اسطوره‌ای ارنست کاسیرر

مجیدرضا مقنی‌پور^{۱*}

استادیار هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

اشکان رحمانی^۲

استادیار هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

پذیرش: ۱۳۹۹/۷/۱۵

دریافت: ۱۳۹۹/۶/۱۲

چکیده

بشر امروز تمامی مؤلفه‌های وجودی خود را در چارچوبه‌ای منطقی و عقلانی جستجو می‌کند و غافل از این واقعیت است که روش‌های سیستماتیک عقلانی، تنها یکی از شیوه‌های آگاهی‌بخش انسان از خود و جهان پیرامونش است و همین غفلت، پایه بدفهمی‌هایی شناختی از فرهنگ گذشته وی می‌گردد. ادبیات عامیانه یکی از جلوه‌های این فرهنگ است که با وجود فراگیر بودن، بسیاری از تصاویر و محتواهای تجسم‌یافته در آن، چندان با منطق حاکم بر آگاهی عقلانی انسان امروزی هم‌سو نیست. مسئله اصلی پژوهش حاضر، جستجوی الگوی شناختی حاکم بر اجزای شکل‌دهنده افسانه پری چهل‌گیسو، یکی از نمونه‌های ادبیات عامیانه منطقه فارس است. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی و الگوی تحلیلی مورد استفاده، الگوی «آگاهی اسطوره‌ای» ارنست کاسیرر بوده که از بررسی آثار متنوع و پرشمار وی در حوزه شناخت‌شناسی به‌دست آمده است. با تطبیق این بن‌مایه‌ها و الگوهای غیر عقلانی با محتوای اجزای افسانه پری چهل‌گیسو، مشخص شد که هفت ویژگی مرتبط با شناخت غیر عقلانی و اسطوره‌ای به روش‌های مختلف در قالب مکان‌ها، زمان‌ها، شخصیت‌ها، کنش‌ها و بسامدها در این روایت حضور دارد که بیشترین حضور آن‌ها، شامل «عدد اسطوره‌ای» و «تقدیرگرایی» است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات عامیانه، ارنست کاسیرر، اسطوره، آگاهی اسطوره‌ای.

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

مبنای اندیشه‌ای انسان معاصر از حدود سده‌های چهارم و پنجم پیش از میلاد، در آگاهی و فرم تعلّلی شناخت، سکنی گزیده‌است؛ بنابراین همه هستی پیش از خود و غیر از خود را نیز بر همین مبنا ارزیابی و سنجش می‌کند؛ همین غفلت، خود پایه بدفهمی‌هایی شناختی از فرهنگ گذشته یا خرده فرهنگ‌های پیرامونی وی می‌شود؛ از جمله این فرهنگ‌ها می‌توان به ادبیات عامیانه اشاره کرد که با وجود فراگیر بودن، بسیاری از وقایع و رخدادها، مکان‌ها و شخصیت‌های تصویر شده در آن‌ها چندان با منطق حاکم بر آگاهی تعلّلی و نظام‌مند انسان امروزی هم‌سو نیست؛ اما همین ادبیات عامیانه را می‌توان به نوعی بازتاب هویت فرهنگی هر ملت دانست که ایدئولوژی حاکم و پس‌زمینه‌های ذهنی و جهان‌بینی شناختی آن جامعه را منعکس می‌کند؛ این شکل از روایت‌های ادبی نمایان‌گر سلطه فرهنگی غالبی هستند؛ به گونه‌ای که چارچوب کلی اعتقادی، فرهنگی و اجتماعی و در یک بیان ایدئولوژی حاکم و پس‌زمینه‌های ذهنی هر جامعه‌ای را با خود حمل می‌کنند (کریمی فیروزجایی و بنیادی، ۱۳۹۷: ۱۳۱) و تصویری بی‌واسطه از باورها، ارزش‌ها، عقاید و اوضاع زیستی جوامع را به نمایش می‌گذارند.

ادبیات عامیانه به‌مانند هر شکل روایتی دیگر، نقشی پویا و انکارناپذیر را به تحیل تصویری داده است و از ترکیبی از تصاویر ذهنی و البته تحلیلی متشکل است که بر مبنای الگوهایی، نظام و انسجام یافته است. بر همین اساس است که ادبیات عامیانه با تمام تنوع و گوناگونی‌های مضمونی، تاریخی و جغرافیایی خود، در برخی از ویژگی‌های ساختاری و بن‌مایه‌ای اشتراکاتی دارد (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۶۱)؛ از جمله مهم‌ترین این اشتراکات می‌توان به روابط علت و معلولی ضعیف، خرق عادت^(۱) (ر.ک: عادات تجربی)، تکرار، تصادف، تقدیر و سرنوشت، طرح مدور و تقارن‌ها و تقابل‌های دوگانه اشاره کرد (ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۳۶-۴۲)؛ به بیان دیگر، جهان تصویری شکل‌یافته در بسیاری از این روایت‌ها، چندان بر مبنای اصول شناخت تعلّلی انسان امروزی استوار نیست و شکل‌بخشی آن‌ها بر مبنای اصولی متفاوت از اندیشه‌ورزی امروزی بوده است.

گام برداشتن در جستجوی اصل و منطق آگاهی‌بخش متفاوت از آگاهی تعلّلی و تطبیق اصول بنیادین آن با اجزای شکل‌دهنده ادبیات عامیانه، می‌تواند به ارائه الگویی شناختی برای تبیین و تحلیل محتواهای این شکل از ادبیات بینجامد و این مهم بدون بررسی و تحلیل نمونه‌های مطرح از ادبیات عامیانه در فرهنگ‌ها و جغرافیه‌های متنوع در قالب پژوهش‌های پرشمار، امکان‌پذیر نیست. پژوهش پیش رو به عنوان گامی کوچک برای رسیدن به این هدف غائی، در جستجوی الگوی شناختی حاکم بر اجزای شکل‌دهنده افسانه پری

چهل‌گیسو از نمونه‌های ادبیات عامیانه و شفاهی منطقه فارس است.

۱-۱. ضرورت، اهمیت و هدف

غالب پژوهش‌هایی که به‌نوعی در پی کشف ساختار واحد در روایت‌های عامیانه بوده‌اند و با این هدف به طبقه‌بندی اشتراکات فرمی و محتوایی و نیز کشف بن‌مایه‌ها و کهن‌الگوهای اساطیری در داستان‌ها و افسانه‌های عامیانه مکتوب و شفاهی پرداخته‌اند، چندان به تبیین چرایی وجود این اشتراکات در محتوای این روایت‌ها نپرداخته‌اند و این مسئله‌ای بود که در پژوهش‌های داخلی مغفول مانده است. پژوهش پیش رو با تکیه بر الگویی شناخت‌شناسانه، می‌کوشد در این مسیر گام بردارد. به‌نظر می‌رسد، توصیف و تحلیل نوع آگاهی و شناخت حاکم بر ذهن خالقان این آثار، گامی مهم در فهم و باورپذیری بیشتر این شکل‌های روایتی است.

۱-۲. پرسش پژوهش

– مهم‌ترین محتواها و مؤلفه‌های الگوی «آگاهی اسطوره‌ای» ازمنظر کاسیرر^۱ کدام‌اند؟
– برمبنای رهیافت آگاهی اسطوره‌ای کاسیرر، نوع و فراوانی حضور مؤلفه‌های غیر تعقلی شناختی در افسانه پری چهل‌گیسو چگونه است؟

۱-۳. پیشینه پژوهش

مرور و معرفی سوابق پژوهشی در حوزه‌های مرتبط با موضوع نوشتار پیش رو شامل پژوهش‌هایی است که به‌نوعی با رویکردی ساختاری به بررسی ادبیات فولکلور و عامیانه ایران پرداخته‌اند و در این میان آنچه بیش از ساختار صوری و روایی ادبیات عامیانه به اهداف پژوهشی ما نزدیک بود، بررسی مطالعاتی بود که به واکاوی فضای محتوایی حاکم بر ادبیات عامیانه پرداخته‌اند که از آن جمله می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد:

کریمی (۱۳۹۰) به این مهم اشاره کرده است که آدمی برای فهم جهان و بازآفرینی واقعیت از دو ابزار پیدا و پنهان بهره می‌گیرد؛ یکی دانش علمی و تجربی که به فرآورده‌های علمی و فناوریانه محدود است و دیگری تخیل و خیال‌پردازی است که از راه افسانه و اسطوره و شعر ظاهر می‌شود. بهروزکیا (۱۳۹۰) به تبیین خصوصیات حاکم بر افسانه‌ها پرداخته و در یافتن منابع الهام خالقان آن‌ها کوشیده است. نقابی و پورآسیاب دیزج (۱۳۹۷) به واکاوی پی‌رنگ و درون‌مایه محتوایی سی افسانه منطقه آذربایجان پرداخته‌اند. رحیمی و همکاران (۱۳۹۸) بن‌مایه‌های اساطیری‌ای، همچون خون‌خوردن، ازدهاکشی، آفرودیت، رسیدن به بی‌مرگی

و جاودانگی در یکی از افسانه‌های منطقه سیستان را بررسی کرده‌اند.

بهرامی و یزدانی‌راد (۱۳۹۹) به این پرسش پرداخته‌اند که آیا ساختار درونی افسانه «سه خواهر و نی لبک» و دیگر روایات آن، بر بنیاد اسطوره باروری استوار است یا خیر؟ میرصادقی (۱۳۶۷)، ذوالفقاری (۱۳۹۷)، میرکریمی فیروزجاهی و بنیادی (۱۳۹۷) و وطن‌پور و نمیرانیان (۱۳۹۱) هریک افزون بر بررسی ساختار فرمی روایات عامیانه، در کشف ساختارهای مشترک در محتوای این روایات کوشیده‌اند؛ در این میان ذوالفقاری (۱۳۹۷) روایت‌های شاخص شفاهی این نوع ادبیات را معرفی کرده است.

۱-۴. روش پژوهش

روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی است و روایت مورد مطالعه، افسانه پری چهل‌گیسو مربوط به منطقه سیوند است که ابوالقاسم فقیری آن را در جلد سوم کتاب قصه‌های مردم فارس آورده است. مبنا و الگوی اصلی برای تحلیل این افسانه، آثار و پژوهش‌های ارنست کاسیرر در حوزه شناخت‌شناسی^۱، به‌ویژه جلد دوم کتاب فلسفه صورت‌های سمبلیک^۲ است.

۱-۵. چارچوب نظری

ارنست کاسیرر (۱۸۷۴-۱۹۴۵ م.) فیلسوف بزرگی بود که به‌سبب آثار گسترده، متنوع و عمیق فلسفی‌اش، به نام «فیلسوف فرهنگ» مشهور شده است. وی معتقد بود که صورت‌های شناختی انسان تنها به الگوهای عقلانی محدود نیستند^۳، بلکه «مفاهیم و الگوهای غیر عقلانی نیز در این میان دست‌اندرکارند؛ چرا که منطق آگاهی‌بخش انسانی پیوسته عقلانی نبوده است و حواس و عواطف انسانی نیز در شکل‌بخشی صورت‌های شناختی او دخیل بوده‌اند.» (کاسیرر، ۱۹۵۴: ۳۷) ریشه‌های اندیشه کاسیرر را می‌توان در آرای معرفتی اگوست کنت^۴ (۱۸۵۷-۱۷۹۸) جستجو کرد. کنت برای شناخت انسانی، مراحل سه‌گانه «ربانی»، «فلسفی» و «علمی» قائل بود؛ از منظر وی، بشر در مرحله ربانی، پدیده‌های طبیعی و گردش کار جهان را ناشی از اراده فوق طبیعت می‌دانست و برای همه پدیده‌ها، علتی جز اراده قدرت‌های غیبی قائل نبود. در مرحله فلسفی، انسان برای امور، علت فاعلی و غائی را می‌جوید؛ در این مرحله، استدلال و تعقل - بدون در نظر گرفتن تجربه و حواس انسانی - جای تخیل را می‌گیرد. سرانجام در مرحله علمی، حس و تجربه، جایگزین تعقل می‌شود؛ به بیان دیگر، در این مرحله شناختی، آنچه معتبر است، همان امر محسوس است و هر نوع تخیل و تعقلی که مبتنی بر مشاهده و تجربه نباشد، معتبر نیست (فروغی، ۱۳۹۸).

1. Epistemology

2. Philosophy of symbolic forms

3. Auguste Comte

کاسیرر نیز به عنوان شناخت‌شناس، مصرانه معتقد بود که جهان انسانی تنها بر مدار عقل و اندیشه‌ورزی عقلانی نمی‌گردد و در بسیاری از موارد، مفاهیم و صورت‌های غیر عقلانی، نقشی حتی پررنگ‌تر از عقلانیت امروزی در تعیین رویکردها، کارکردها و آفریده‌های جوامع بشری داشته‌اند. به‌باور وی «اگر قصد آن را داشته باشیم تا مؤلفه‌ها و عناصر هدایت‌کننده و تعیین‌کننده شناخت بشر را ادراک کنیم، به‌ناچار می‌بایست قالب‌های آگاهی‌بخش دیگری را نیز مورد واکاوی قرار دهیم که این قالب‌ها به هیچ‌روی زیر فرمان خردورزی امروزی بشر نیستند و در عین حال، منبعی برای نیرومندترین انگیزش‌های بشری بوده و هستند» (کاسیرر، ۱۳۹۰ الف: ۴۱)؛ از همین‌روی، قالب شناختی و اندیشه‌ورزی انسان (حتی انسان در ظاهر عقلانی امروزی)، تنها شناخت عقلانی و تجربی نیست؛ بلکه این شناخت، ترکیبی از صورت‌های عقلی و غیر عقلی است؛ به بیان دیگر، انسان برای آگاهی و شناخت از هستی خویش و دنیای پیرامونش، به یک‌باره از تعقل و صورت‌های عقلی آغاز نکرده و پیش از آنکه به منطق تعقلی و نظام‌مند، دست یافته باشد، دوره‌ای طولانی از زندگی خویش را با معرفتی دیگر سر کرده است که این نوع دیگر شناخت را کاسیرر با عنوان «آگاهی اسطوره‌ای»^۱ معرفی می‌کند.

بستر جستجوی کاسیرر برای شناخت و معرفی مؤلفه‌های بنیادین و شکل‌دهنده آگاهی غیر تعقلی، روایت‌های اساطیری سرزمین‌ها و تمدن‌های مختلف بود؛ زیرا به‌باور وی، این روایات تنها شکلی از داستان‌پردازی‌های سرگرم‌کننده نبوده؛ بلکه شکل خالصی از بینش بشری به خود و پیرامونش در گستره‌ای طولانی از حیاتش بوده است و در این میان بازکاوی اصول بنیادین آگاهی اسطوره‌ای، «ما را به درک چستی و چرایی نوع تصاویر شکل‌یافته بر اساطیر نازل می‌گرداند.» (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۷۱) بر مبنای دیدگاه شناخت‌شناسانه کاسیرر «هر تصویری بر انسان، فرمی سمبلیک دارد و اندیشه فلسفی انسان ابتدایی با زبان سمبلیک آغاز شد و همان انسان، آگاهی و شناخت خویش از جهان پیرامون را به زبانی سمبلیک و از طریق اسطوره‌ها بیان نموده است.»^(۳) (موقن، ۱۳۸۹: ۱۴۲)

۲. پردازش تحلیلی موضوع

افسانه پری چهل‌گیسو، یکی از نمونه‌های ادبیات عامه است که بنا به ماهیت روایت شفاهی و سینه‌به‌سینه آن، در حوزه‌های فرهنگی و جغرافیایی ایران با تفاوت‌هایی اندک و با نام‌های مختلفی، مانند «دختر چهل‌گیس» (فارس و کرمان)، «چهل‌گیس» یا «چل‌گیس» (آذربایجان)، «ملک‌ابراهیم و دختر چهل‌گیس» (یزد و جنوب خراسان)، «ملک‌محمد» (آذربایجان) و... روایت می‌شود؛ همچنین این افسانه گاه با ترکیب با دیگر

داستان‌های عامیانه با عنوان‌هایی مانند «سمندر و چهل گیس» (ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۳۳۳) و «حسن کچل و دختر چهل گیس» (جمالی، ۱۳۹۷: ۲) روایت شده است. روایتی که در پژوهش حاضر بررسی می‌شود، با عنوان *پری چهل گیسو*، روایتی عامیانه از این افسانه در میان مردمان منطقه سیوند استان فارس است. شایان ذکر است که این افسانه در پهنه جغرافیایی و فرهنگی فارس نیز، با روایت‌های متفاوتی بازگو شده است.

۱-۲. خلاصه داستان پری چهل گیسو

در روزگاران قدیم پادشاهی سه پسر داشت؛ کوچک‌ترین آن‌ها «ملک ابراهیم»، جوانی دانا و دلاور بود که اختیار همه امور پدر در دست وی بود. روزی او برای سرکشی به خزانه و انبارها رفته بود و به در بسته‌ای برخورد که کسی حق ورود به آن اتاق را نداشت. ملک ابراهیم از پدر درخواست کرد که اجازه ورود به اتاق در بسته را به او بدهد؛ اما پدرش منع شد و ملک ابراهیم مشتاق‌تر! در نهایت پادشاه به ناچار کلید را به وی داد. ملک ابراهیم بر روی دیوار اتاق تصویر خروس سفیدی را دید که میان بال‌هایش دختر زیبایی نمایان بود. ملک ابراهیم که نظیر آن چهره را تا به آن روز ندیده بود، تصمیم گرفت صاحب تصویر را بیابد. پادشاه او را از این کار منع کرد و هشدار داد که بسیاری کسان پیش از تو این مسیر را رفته‌اند و جان خود را از دست داده‌اند؛ اما ملک ابراهیم مشتاق‌تر از آن بود که منع پدر، مانع او باشد.

در این میان دو برادر دیگر نیز که به وی حسادت می‌بردند، با او همراه شدند. آنان روزها و هفته‌ها و ماه‌ها در بیابان راه رفتند و سرانجام به دوراهی‌ای رسیدند که پیر کهنسالی کنار آن نشسته بود؛ راه را از او پرسیدند. پیر مرد گفت مسیر سمت چپ، «راه برو و برنگرد» و مسیر سمت راست «راه برو و برگرد» است. دو برادر بزرگ‌تر مسیر سمت راست را انتخاب کردند و ملک ابراهیم پای در مسیر سمت چپ نهاد. ملک ابراهیم پس از هفته‌ها به شهری رسید که مردمانش همگی لاغر و رنگ‌پریده بودند. او از وضع مردم پرسید؛ گفتند که این مردم هفت سال است که دچار قحطی شده‌اند. پیش از این مردمان این دیار سنگ‌های قیمتی و پوست حیوانات را به آن طرف دریا می‌بردند و در عوض گندم و جو و خواربار می‌آوردند؛ اما چند سالی است دستی قرمز از وسط آب بیرون می‌آید و کشتی و مسافران آن را غرق می‌کند. پیران قوم گفته‌اند این قحطی را شخصی به نام ملک ابراهیم به پایان می‌رساند.

ملک ابراهیم گفت: کشتی‌ها را بار بزنید تا من همراه کشتی‌ها بروم. آنان چنین کردند. ملک ابراهیم و همراهان پس از آنکه به آن‌سوی دریا رسیدند، آنچه داشتند، فروختند و خواربار خریدند و راه برگشت را در پیش گرفتند. در میانه راه ناگهان طوفان شد و دستی قرمز از وسط دریا بیرون آمد. ملک ابراهیم با شمشیری آن دست را قطع کرد؛ طوفان آرام گرفت؛ کشتی به سلامت به شهر رسید؛ هفت سال سختی و

قحطی پایان یافت و مردم غرق شادی شدند و جشن گرفتند.

ملک‌ابراهیم جاده را در پیش گرفت تا به شهر دیگری رسید که مردمانش همه سیاه‌پوش بودند؛ علت را پرسید. گفتند که هفت سال است که خشکسالی امان مردم را بریده است. این شهر رودخانه‌ای دارد که اژدهایی جلوی آب آن را گرفته است؛ هر از گاهی باید یک دختر از اهالی خوراک او شود و چون اژدها برای بلعیدن طعمه حرکت کند، در اثر جابه‌جایی او، مقدار کمی آب نصیب مردم می‌شود. حالا تنها دختر حاکم شهر مانده که فردا قرار است خوراک اژدها شود. ملک‌ابراهیم گفت من می‌توانم آن اژدها را به زیر آورم. فردای آن روز دختر حاکم با همراهی ملک‌ابراهیم به طرف اژدها به راه افتاد. وقتی اژدها جابه‌جا شد تا طمع‌اش را ببلعد، ملک‌ابراهیم با شمشیر بر فرق اژدها زد؛ دود سیاهی بلند شد و آب به راه افتاد و کوچه‌های شهر را آب گرفت. مردم غرق شادی شدند و پایان هفت سال خشکسالی را جشن گرفتند.

ملک‌ابراهیم باز روزها و هفته‌ها صحراها و کوه‌ها را پشت سر گذاشت تا به کنار دریایی رسید. او که راهی برای گذر از دریا پیدا نمی‌کرد، در کنار دریا سه دیو را دید که باهم درگیر شده بودند؛ از آن‌ها علت دعویشان را پرسید؛ گفتند: از حضرت سلیمان (ع) چیزهایی به دست ما افتاده، بر سر تقسیم آن‌ها مشاجره داریم؛ یکی قالیچه‌ای است که هر کس روی آن بنشیند و نیت کند، قالیچه او را به هر جا بخواهد، می‌برد. دیگری شب‌کلاهی است که اگر کسی آن را به سر بگذارد، هیچ کس او را نمی‌بیند و نیز تیر و کمانی است که هنگامی که تیر را رها کنند، تیر خبر بد نمی‌آورد و بی‌شک به هدف می‌خورد. ملک‌ابراهیم تیری در چله کمان گذاشت، دورترین جایی را که در نظر داشت، معین کرد؛ آنگاه گفت من تیر را رها می‌کنم، هر کس تیر را زودتر آورد، می‌تواند هر چه را که می‌خواهد انتخاب کند. تیر رها شد. تا دیوها تنوره کشیدند و به دنبال تیر روانه شدند، ملک‌ابراهیم شب‌کلاه را به سر گذاشت و روی قالیچه نشست، نیت کرد که قالیچه او را نزد خروس سفید و صاحبش ببرد. قالیچه به هوا بلند شد و پس از مدتی در خشکی وسط دریا کنار قلعه‌ای آباد بر زمین نشست.

وقتی ملک‌ابراهیم وارد قلعه شد، دو دختر را دید. او از آن دو، سراغ صاحب خروس سفید را گرفت؛ گفتند: پری چهل‌گیسو در این قلعه به خواب رفته است؛ تو باید به روشی از میان نگهبان‌های او که همه دیو و سنگ‌های هار هستند، گذر کنی، وارد اتاقش شوی؛ از باقی‌مانده غذایش بخوری؛ چهل میخ بر گیسوانش بزنی و آن‌ها را به زمین بکوبی؛ سپس خروس سفید را از بالای سرش برداری و به سرزمین خودت برگردی. چون دختر از خواب بیدار شود و خروس را نبیند، هر جای دنیا که باشی پیدایت می‌کند؛ چون از جن و پری و دیو زیر فرمان دارد. ملک‌ابراهیم شب‌کلاه را بر سر گذاشت و پس از غیب‌شدن، وارد اتاق پری

چهل گیسو شد و تمامی گفته‌ها را مو به مو اجرا کرد و از قلعه خارج شد؛ قالیچه را پهن کرد و تیت کرد که قالیچه او را نزد برادرانش ببرد. ملک‌ابراهیم برادرانش را مشغول به شاگردی بازار دید؛ پس آن‌ها را آزاد کرد و به اتفاق آن‌ها به طرف شهرشان به راه افتاد. چون برادران دریافتند که ملک‌ابراهیم خروس سفید را به دست آورده، نقشه کشیدند که خروس را از چنگ او درآورند؛ بنابراین در راه بازگشت او را به چاهی افکندند و خروس سفید را برداشتند. چون برادران به شهر خود رسیدند، پادشاه احوال ملک‌ابراهیم را پرسید؛ گفتند وی از راه «برو و برنگرد» رفت و ما دیگر از او خبری نداریم.

ملک‌ابراهیم در ته چاه از خدا یاری خواست. قافله‌ای به سر چاه رسید و وی را نجات داد. او چند روز پس از برادران خود به شهر رسید. چون برادران به هم رسیدند، پادشاه در چشمانشان کدورت و دلخوری را دید؛ ماجرا را جویا شد؛ اما ملک‌ابراهیم چیزی بروز نداد؛ از سوی دیگر، وقتی پری چهل گیسو از خواب بیدار شد، دید نمی‌تواند حرکت کند؛ کنیزان را صدا زد تا او را از شرمیخ‌ها رها کنند. وقتی که دید خروس سفید هم نیست؛ فوری دیوان را حاضر کرد و به آن‌ها گفت: خواهان من به این قلعه آمده و وارد این اتاق شده است؛ او را هر کجا که هست پیدا کنید و نزد من بیاورید. دیوان تنوره کشیدند و بوکشان به شهر ملک‌ابراهیم رسیدند. دو برادر خروس را در میان خودشان گذاشته بودند و خوابیده بودند که دیوها سر رسیدند. دیوان هردو را نزد پری چهل گیسو بردند؛ وی چون به دروغ آن‌ها پی‌برد، دستور داد هردو را به زنجیر بکشند و ملک‌ابراهیم را نزد او بیاورند. وقتی دیوها پیغام پری چهل گیسو را به او رساندند، ملک‌ابراهیم با کمک قالیچه به قلعه آمد و در آنجا حکایت خود را برای پری چهل گیسو تعریف کرد و از او خواست تا برادرانش را آزاد کند و سپس خود به همراه پری چهل گیسو و گنج و گوهر بسیار به شهر خودشان بازگشت. مردمان شهر هفت شبانه‌روز، هفت دست ساز و نقاره زدند و شهر را آینه‌بندان کردند و ملک‌ابراهیم با پری چهل گیسو ازدواج کرد^(۴) (فقیری، ۱۳۹۳: ۵۳-۶۲).

۲-۲. ویژگی‌های بنیادین «آگاهی اسطوره‌ای» و حضور آن‌ها در روایت پری چهل گیسو

به‌باور کاسیرر، شیوه‌های مختلف فهم انسان از جهان، از راه صورت‌های نمادین مختلف، تحقق می‌پذیرد و هریک از این صورت‌های شناختی، اصول، قوانین و ویژگی‌های خود را دارد و بشر از راه این صورت‌های شناختی، جنبه خاصی از «واقعیت» را درک می‌کند (کاسیرر، ۱۹۵۵: ۷۸). کاسیرر این صورت‌های شناختی نمادین را در فرم‌های «زبان»، «اسطوره»، «هنر» و «علم» جستجو می‌کند؛ به بیان ساده‌تر، وی می‌کوشد تا الگوی شناختی اندیشه را که برپایه «علم» بنا شده بود، به دیگر فرم‌های سمبلیک تجربه، یعنی به زبان، هنر و اسطوره نیز تعمیم دهد و بر همین پایه، بخش اعظمی از عمر او به معرفی این شکل‌های متفاوت شناختی

سپری شد.

یکی از نخستین فرم‌های شناختی معرفتی شده وی «اسطوره» است. به عقیده او در شناخت غیر عقلانی درک انسان از جهان، بر وجه احساسی و عاطفی وجود بشر تأکید می‌شود (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۶۷). بستر جستجوی کاسیرر برای شناخت و معرفتی مؤلفه‌های بنیادین و شکل‌دهنده آگاهی اسطوره‌ای، پژوهش در ساختار محتوایی روایت‌های پرشمار اساطیری سرزمین‌ها و تمدن‌ها در گستره‌های جغرافیایی و تاریخی مختلف و استخراج محتواهای مشترک در این روایت‌ها بود.

با مطالعه آثار کاسیرر در حوزه شناخت‌شناسی، می‌توان تصویری از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مؤلفه‌های فرم شناختی اسطوره‌ای را به‌عنوان شکلی از ادراک و فهم بشر در گذران حیات انسانی‌اش، ترسیم کرد که مواردی همچون «تقابل بنیادین مقدس و نامقدس»، «قوانین اسطوره‌ای»، «زمان، مکان و عدد اسطوره‌ای به‌عنوان واسطه‌های ادراکی»، و «ادراکات اسطوره‌ای» از جمله آن‌هاست؛ در ادامه ضمن معرفتی این ویژگی‌ها، چگونگی حضور آن‌ها در روایت پری چهل‌گیسو بررسی می‌شود.

۲-۱-۲. طبقه‌بندی و تفکیک اسطوره‌ای

طبقه‌بندی و تفکیک امور و موجودیت‌های مختلف در فرم شناختی اسطوره‌ای متمایز با آن چیزی است که در اندیشه‌ورزی علمی و تجربی امروز رخ می‌دهد؛ به‌باور کاسیرر این شکل از آگاهی در تأثیرپذیری بی‌واسطه حسی به‌سر می‌برد و بی‌آنکه موجودیتی را با چیز دیگری بسنجد، پذیرای آن است؛ اصلی‌ترین معیار برای تفکیک امور در این شکل شناختی، دوگانه کیفی «مقدس و نامقدس» است؛ در این آگاهی، «مقدس بودن، ویژگی و خصلتی است که از همان آغاز به موجودیت‌هایی خاص محدود می‌شود» (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۳۹)؛ هر چیزی که اسطوره درک می‌کند، زیر سیطره همین تقسیم‌بندی امر مقدس و نامقدس قرار می‌گیرد و با همین تقسیم‌بندی از هم تفکیک می‌شوند (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۴۱-۱۴۳). تفکیک و طبقه‌بندی اسطوره‌ای به‌طور معمول، خود را در فضا، زمان و عدد اسطوره‌ای نمایان می‌سازد؛ بر همین اساس در ادامه، حضور این تقابل کیفی و بنیادین، در افسانه پری چهل‌گیسو، در قالب این سه مفهوم بررسی می‌شود.

۲-۲-۲. فضای اسطوره‌ای

در آگاهی و شناخت تعقلی، مفاهیم «فضا»، «زمان» و «عدد» واسطه‌هایی برای شکل‌دهی و انتظام انبوه‌ای نابسامان از ادراکات حسی هستند (همان: ۱۴۹)؛ اما همان‌گونه که در مبحث تفکیک و طبقه‌بندی اسطوره‌ای اشاره شد، تمایز این مفاهیم در آگاهی غیر عقلانی اساطیری، نوع ارتباط آن‌ها با مقوله‌های «مقدس» و «نامقدس» است؛ یعنی فضا و زمان و عدد نقشی میانجی‌گرانه را برای روحانی و معنوی کردن قلمرو شناختی انسان برعهده دارند. از این دیدگاه، خصلت «قداست» بیش از همه در مکان‌های مقدس، روزها و فصل‌های

مقدس و در نهایت اعداد مقدس تجلی می‌یابد (کاسیرر، ۱۹۵۵).

اصلی‌ترین تمایز فضایی در آگاهی غیر عقلانی، تمایز میان دو قلمرو از وجود است: «یکی قلمرو معمول و طبیعی که در دسترس عموم مردمان است و دیگری محوطه مقدس که از محیط اطراف خود متمایز شده و پیرامون آن محافظان و حصارهایی دیده می‌شود که از آن در مقابل قلمرو غیر مقدس محافظت می‌شود.» (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۵۴-۱۵۵) «درگاه»، «محراب»، «بارگاه» و «جایگاه»، واژه‌هایی آشنا در فرهنگ و ادبیات گذشته ما هستند که بیشتر برای بیان ابهت و قداست قلمرو یا مکان به کار برده می‌شوند. در آگاهی غیر عقلانی، این قلمروها از پیرامون خود جدا می‌شود و نگهبانان یا حدود و ثغوری مشخص دارد و وارد شدن به این مکان طبق آزمون‌ها و آیین‌هایی مشخص صورت می‌گیرد.

در افسانه پری چهل‌گیسو، اتاق در بسته‌ای در ابتدای داستان توصیف می‌شود که خروس سفیدی بر دیوارهایش نقش شده و در میان بال‌های خروس تصویر دختری زیبایی نمایان است. محصور و متمایز کردن این فضا (بسته‌بودن و عدم راه‌یابی همگان به آن) معرف «مقدس» بودن فضا و متمایز شدن آن از دیگر فضاهای (نامقدس) کاخ است؛ همچنین می‌توان همین ویژگی را برای فضای اتاق خواب پری چهل‌گیسو در قلعه متصور شد که نگهبانانی از جنس دیو و سگ‌های هار آن را محافظت می‌کنند. در گستره شناختی اسطوره‌ای، تجسم عینی فضا به شکلی مرحله‌ای است و گذر از فضاها و مکان‌های نامقدس و رسیدن به فضایی مقدس طی مراحل و آزمون‌هایی انجام می‌گیرد؛ همچنان که ملک‌ابراهیم با گذر از شهرهای در گیر قحطی و خشکسالی و دریا، به قلعه پری چهل‌گیسو و اتاق خواب وی راه یافت.

۲-۳. زمان اسطوره‌ای

در شکل غیر تعقلی شناخت، مناسک و شعائر گذار، در گذر از یک مرحله زندگی به مرحله دیگر نیز رعایت و اجرا می‌شود؛ مانند گذر از کودکی به بلوغ، از تجرد به ازدواج، از بی‌فرزندگی به مادری و...^(۵) (سلو کوور^۱، ۱۳۷۴)؛ این مسئله تمایز مفهوم «زمان» را در دو آگاهی علمی و اساطیری یادآور می‌شود. در آگاهی اسطوره‌ای، زمان به هیچ وجه امری کمی (مانند آگاهی و شناخت عقلانی) نیست؛ بلکه مفهومی کیفی است و کیفی می‌ماند و این مفهوم نیز به چگونگی توزیع طنین‌های امر مقدس و امر نامقدس وابسته است. در این شکل از آگاهی غیر عقلانی، «پیش از» و «پس از» و «زودتر» و «دیرتر» درهم می‌آمیزند و یکی می‌شوند و معنای زمان فقط از راه تمایز مراحلش (حس مراحل) به دست می‌آید (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۸۵-۱۸۶). در افسانه مورد مطالعه، گذر از هفت سال قحطی در شهر نخست و آغاز مرحله فراوانی و نیز گذر از

هفت سال خشکسالی در شهر دوم و آغاز مرحله پُرآبی - که هردو با جشن مردمان همراه است - نمونه‌هایی از تجسم حس مرحله‌ای زمان اسطوره‌ای است.

۲-۴. عدد اسطوره‌ای

عدد، دیگر مؤلفه مهمی است که بر ساختار جهان‌بینی و شناخت غیر عقلانی اسطوره‌ای حاکم است. در نظام شناختی اساطیری، مهم‌ترین تفاوت اعداد با یکدیگر، سرشت و جوهره «کیفی» آن‌هاست؛ نه بُعد «کمی» آن‌ها. در اینجا هر عددی، ذات خود و سرشت فردی و قدرت خاص خویش را داراست و این هستی اصیل، توانایی این را دارد تا ذات و نیروی خود را به هر چیزی که زیر دستش قرار گیرد، منتقل کند (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۲۲۸-۲۳۰). در آگاهی اسطوره‌ای و نموده‌های روایتی و تجسمی برخاسته از این آگاهی، اعدادی خاص، کیفیتی متمایز و به‌طور عمده مقدسی دارند و از دیگر اعداد متمایز می‌شوند. «چهل» گیسو، «سه» پسر، «سه» مرحله (گذر از دو شهر و یک دریا)، «سه» دیو، «هفت» سال قحطی، «هفت» سال خشکسالی، «هفت» روز جشن و پایکوبی و «هفت» دست ساز و نقاره، از نمونه‌های حضور کیفی اعداد در افسانه پری چهل‌گیسو هستند.

۲-۵. تقدیرگرایی اسطوره‌ای

آگاهی غیر عقلانی اسطوره‌ای با قراردادن محتوایی خاص در اعماق گذشته، نه فقط جوهره‌ای مقدس به آن می‌بخشد، بلکه موجودیت و هستی آن را نیز توجیه‌پذیر می‌کند (جعفری، ۱۳۸۸: ۴۳). در این شکل از آگاهی، برای رفتارها و کردارهای انسان، «تقدیر» محتومی معین شده است؛ بنابراین آگاهی اسطوره‌ای، علت وجودی رویدادها را با ارجاع آن‌ها به گذشته توجیه می‌کند؛ زیرا در این آگاهی، وجود گذشته دیگر چرا ندارد؛ «گذشته، چرای چیزهاست» (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۸۱) نمونه‌هایی از حضور این تقدیرگرایی در افسانه پری چهل‌گیسو را می‌توان در وجود مسیرهای «برو و برنگرد» و «برو و برگرد» به‌عنوان حقایقی محتوم و از پیش تعیین شده؛ مقدر شدن پایان قحطی به وسیله جوانی به نام ملک‌ابراهیم و نیز «تقدیر مرگ» برای کسانی که در مسیر یافتن پری چهل‌گیسو، گام برداشته بودند، ملاحظه کرد.

۲-۵. روابط علی اسطوره‌ای

مسئله «علیت» در آگاهی و شناخت اسطوره‌ای، تابع محضی از قوانین سه‌گانه اسطوره‌ای است که عبارت‌اند از: «یگانگی و همسانی جزء با کل»، «یگانگی و همسانی دال با مدلول» و «یگانگی و همسانی اجزای هر رابطه».

در جهان غیر تعقلی اسطوره‌ای، «جزء» همان ویژگی‌های «کل» را دارد. اسطوره آن خط مقسمی را که میان کل و اجزایش تمایز ایجاد می‌کند، در اختیار ندارد و سرنوشت همه آن‌ها گویی به هم گره خورده

است؛ یعنی سرنوشت جزء، همان سرنوشت کل است (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۰۹)؛ بنابراین، برای اندیشه اسطوره‌ای اهمیت هر جزئی از بدن انسان (دست، پا، ناخن، مو و...) به اندازه اهمیت کلیت انسان است و تمایزی میان کل و اجزاء صورت نمی‌گیرد؛ هر خطری که جزء را (حتی به صورت منفصل) تهدید کند، کل شخص را تهدید می‌کند؛ همچنین در جهان شکل یافته بر مبنای این شکل معرفتی، شیء با «نام»، «نشانه» یا «تصویر» آن از یکدیگر نامتمايزند و وحدتی جوهری با یکدیگر دارند؛ به دیگر معنا، در این جهان تمایزی میان «دال» و «مدلول» وجود ندارد^(۶) و در نهایت در آگاهی اسطوره‌ای، وقتی که انسان، شیء یا پدیده‌ای در فرایند هر رابطه قرار می‌گیرد، همسانی‌ای جوهری میان تمامی اجزای آن رابطه پدید می‌آورد و تمامی این اجزاء از جوهره و ویژگی‌هایی یکسان برخوردار می‌شوند.

روابطی که اسطوره میان عناصر وضع می‌کند، به گونه‌ای است که بین عناصر نه تنها رابطه ایدئال دوسویه‌ای برقرار می‌شود، بلکه این اجزاء به طور مثبت با یکدیگر هم‌هویت می‌شوند و همه آن‌ها یک چیز می‌شوند. «اشیائی که به معنای اسطوره‌ای با یکدیگر تماس حاصل می‌کنند، خواه این تماس مجاورت فضایی یا توالی زمانی باشد، خواه مشابهتی دور باشد و خواه عضویت در یک طبقه و نوع باشد، آن‌ها دیگر اشیائی متعدد و متکثر نیستند؛ بلکه از دیدگاه اسطوره، وحدتی جوهری دارند» (کاسیرر، ۱۹۵۵: ۱۴۸)؛ همچنان که در افسانه پری چهل گیسو، نشستن بر قالیچه، علتی برای طی طریق کردن و گذاردن شب کلاه بر سر، علتی برای ناپدید شدن است.

۲-۲-۶. تجسم بخشی اسطوره‌ای (جوهر مادی قائل شدن برای همه چیز)

شناخت غیر عقلانی اسطوره‌ای «به هر پدیده‌ای، عینی یا ذهنی، تجسمی عینی و مادی می‌بخشد و این یکی از بنیادی‌ترین خصلت‌های آگاهی اسطوره‌ای است.» (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۴۲) در حالی که اندیشه‌ورزی عقلانی امروز می‌کوشد که واقعیت‌های عینی را به روابط و نسبت‌ها تجزیه کند و پدیده‌ها را با فرم‌های انتزاعی ادراک کند (عسکری الموتی، ۱۳۹۲: ۴)، شناخت اساطیری به همه امور نوعی عینیت و جسمیت اعطا می‌کند. این فراگرد - یعنی برای امور ذهنی و معنوی، جوهره‌ای مادی قائل شدن - کشمکشی را بر ملا می‌کند که تخیل اسطوره‌ای در آن حرکت می‌کند. حتی جایی که به نظر می‌آید اندیشه اسطوره‌ای، عملی را به تعدادی مراحل تقسیم می‌کند، آن عمل را به صورت کاملاً مادی می‌بیند و هر صفتی از عمل را به کیفیت ماده خاصی منتسب می‌داند که از جسمی به جسم دیگر انتقال می‌یابد؛ بر همین مناسبت که «بیماری‌ای که انسان بدان دچار می‌شود، از منظر آگاهی غیر عقلانی اسطوره‌ای، یک فرایند نیست که تحت شرایط کلی و شناخته شده تجربی در کالبد انسان عمل می‌کند؛ بلکه دیوی است که شخص را تسخیر نموده

است» (کاسیرر، ۱۳۹۰ ب: ۱۲۰)؛ همان‌گونه که در افسانه پری چهل‌گیسو، بالای قحطی در شهر اول با «دستی قرمز» و بالای خشکسالی در شهر دوم به «حضور ازدهایی» منتسب شده است.

۲-۲. کیفیت‌گرایی اسطوره‌ای

کیفی‌گرایی یا ارجحیت «کیفیت» بر «کمیت» از دیگر ویژگی‌ها و اصول شناخت اسطوره‌ای است (کاسیرر، ۱۳۹۰ الف: ۷۹). در جهان اساطیری، کم‌بودن، مساوی با ضعیف‌بودن و نازل‌بودن نیست؛ بلکه بر مبنای طنین بنیادین «مقدّس/ نامقدّس»، کم مقدّس برتر از تمامی نامقدّس‌هاست؛ یک شخص برتر از هزاران نفر، یک کنش برتر از کنش‌های فراوان و یک سرزمین برابر با تمامی دیگر سرزمین‌هاست؛ همچنان‌که در افسانه مورد مطالعه، «ملک‌ابراهیم» یک نفره بر قحطی و خشکسالی پیروز می‌شود؛ کاری که به ظاهر تمامی مردمان دو شهر طی هفت سال از انجام آن عاجز بودند. جدول ۱، مصادیق شناسایی شده از حضور ویژگی‌های بنیادین فرم شناختی اسطوره‌ای (از منظر کاسیرر) را در افسانه پری چهل‌گیسو نشان می‌دهد.

جدول ۱. حضور ویژگی‌های بنیادین آگاهی اسطوره‌ای از منظر کاسیرر در افسانه پری چهل‌گیسو

بنیان‌های آگاهی اسطوره‌ای	مؤلفه‌های شناختی	مصادیق شناسایی شده آگاهی غیر عقلانی (اسطوره‌ای) در روایت پری چهل‌گیسو
فضای اسطوره‌ای	تفکیک فضا به مقدّس و نامقدّس	اتاق در بسته ابتدای داستان که تصویر خروس سفید بر دیوارهایش نقش شده است. اتاق خواب پری چهل‌گیسو که به وسیله نگهبانانی از جنس دیو و سگ‌های هار محافظت می‌شود.
زمان اسطوره‌ای	مرحله‌ای بودن عبور از فضای اسطوره‌ای	گذر از شهرهای در گیر قحطی و خشکسالی و دریا و رسیدن به قلعه پری چهل‌گیسو.
عدد اسطوره‌ای	مرحله‌ای بودن زمان اسطوره‌ای	گذر از هفت سال قحطی و آغاز مرحله فراوانی و گذر از هفت سال خشکسالی و آغاز مرحله پرآبی که همراه با جشن مردمان است.
تقدیرگرایی اسطوره‌ای	ماهیت کیفی اعداد	سه پسر، سه دیو، هفت سال قحطی، هفت سال خشکسالی، چهل‌گیسو، هفت روز جشن و پایکوبی، هفت دست ساز و نقاره.
علّیت اسطوره‌ای	وجود مسیرهای «برو و برنگرد» و «برو و برگرد» به‌عنوان حقایقی محتوم و ازپیش‌مقدّر شده.	مقدّر شدن پایان قحطی به وسیله جوانی به نام ملک‌ابراهیم.
تجسم اسطوره‌ای	گذشته چرای چیزهاست	تقدیر مرگ برای افرادی که در مسیر یافتن دختر نقش شده در بال‌های خروس گام برداشته بودند.
کیفی‌گرایی اسطوره‌ای	مجاورت، علّت تأثیر گذاری	نشستن بر قالیچه، علّتی برای طی طریق کردن. گذاردن شب کلاه بر سر، علّتی برای ناپدید شدن.
کیفی‌گرایی اسطوره‌ای	جوهره مادّی قاتل شدن برای پدیده‌ها	بلای قحطی در شهر اول با دستی قرمز مجسم شده است. بلای خشکسالی در شهر دوم را به حضور ازدهایی منتسب شده است.
کیفی‌گرایی اسطوره‌ای	ارجحیت کیفیت بر کمیت	ملک‌ابراهیم یک نفره بر قحطی و خشکسالی پیروز می‌شود؛ کاری که ظاهراً تمامی مردمان دو شهر طی هفت سال از انجام آن عاجز بودند.

۳. نتیجه گیری

به نظر می‌رسد، توده‌های مردمان غالباً فرودست جامعه، با شکل دادن به داستان‌هایی خارق‌العاده که قهرمانان در آن، قادر به انجام هر کاری هستند و در پایان، نیکوکاران، پاداش و بدکاران، جزا داده می‌شوند، به ترمیم احوال پریشان خویش در دنیای واقعی می‌پردازند؛ از این رو بررسی و تحلیل این داستان‌ها، منجر به آشکارشدن خواسته‌ها و آرزوها و خلیقات مردمان هر منطقه می‌شود. در افسانه پری چهل‌گیسو نیز به‌مانند بسیاری از داستان‌های عامیانه، با شخصیت‌ها و قهرمان‌هایی روبه‌رو هستیم که نماینده آمال و آرزوهای توده مردم هستند؛ ضعف‌ها و ناتوانایی‌های مردمان عادی را ندارند؛ قدرتمند و ثروتمند هستند؛ زیبا و موفق‌اند و در یک سخن، تمامی نداشته‌های مردمان در زندگی واقعی را دارند. این داستان سرانجامی نیک دارد؛ قهرمان داستان «سال‌های سال به‌خوبی» زندگی می‌کند و ضد قهرمان‌ها نیز با به سزای اعمال ناشایست خود می‌رسند، یا از کردار خویش پشیمان می‌شوند.

در نوشتار پیش رو با هدف فهم دقیق‌تر و کامل‌تر نوع آگاهی خالقان و راویان ادبیات عامیانه، به شناسایی ویژگی‌های توصیف‌شده برای آگاهی غیر تعقلی اسطوره‌ای (از منظر ارنست کاسیرر) و تبیین بن‌مایه‌ها و اجزای شکل‌دهنده یکی از افسانه‌های عامیانه ایران بر مبنای این ویژگی‌ها پرداخته شد. در راستای دستیابی به این هدف، با مطالعه آثار و اندیشه‌های کاسیرر در خصوص ویژگی‌های آگاهی اسطوره‌ای و تطبیق این ویژگی‌ها با اجزای افسانه پری چهل‌گیسو، هفت ویژگی بنیادین از این فرم شناختی، شامل فضا، زمان و عدد اسطوره‌ای، تقدیرگرایی اسطوره‌ای، علیت اسطوره‌ای، تجسم اسطوره‌ای و کیفی‌گرایی اسطوره‌ای شناسایی شد. این ویژگی‌ها به روش‌های مختلف در قالب مکان‌ها، زمان‌ها، شخصیت‌ها، کنش‌ها و بسامدها در روایت حضور داشتند. در این میان بیشترین حضور این مؤلفه‌های شناختی، مربوط به عدد و تقدیرگرایی اسطوره‌ای بود. شایان ذکر است که موارد بررسی‌شده در پژوهش حاضر، تنها بن‌مایه‌های اساطیری این روایت نبودند و مواردی همچون «حکایت برادرانی که برادر کوچک‌ترشان، نزد پدر از آنان محبوب‌تر است»؛ «عداوت برادران با برادر کوچک‌تر و تلاش برای نابودی او»؛ «وجود پرنده‌ای نمادین، چونان نشانه‌ای برای قهرمان»، «گرفتاری قهرمان در چاه و نجات وی از آن» که از جمله دیگر بن‌مایه‌های اساطیری پربسامد در ادبیات عامیانه ایران هستند، در افسانه پری چهل‌گیسو نیز حضور دارند. به نظر می‌رسد گام برداشتن در جستجوی اصل و منطق آگاهی‌بخش متفاوت از آگاهی تعقلی انسان امروز و تطبیق اصول بنیادین آن با اجزای شکل‌دهنده مواردی همچون ادبیات عامیانه، افزون بر اینکه می‌تواند به ارائه الگویی شناختی برای تبیین و تحلیل محتواهای این شکل‌های فرهنگی بینجامد؛ شناختی دقیق‌تر و جامع‌تر را از فرهنگ، دغدغه‌ها، آرزوها و از همه مهم‌تر، نوع جهان‌بینی خالقان و راویان این گونه ادبی ارائه می‌دهد؛ همچنین تطبیق هستی مرتبط با فرهنگ عامه با دیگر شیوه‌های شناختی، افزون بر اینکه باعث ادراک‌پذیری بیشتر این آثار می‌شود، زاویه دید و افق گسترده‌تری را پیش روی پژوهشگران این حوزه می‌گشاید و البته این امر مهم بدون بررسی و تحلیل نمونه‌های مطرح از ادبیات عامیانه در فرهنگ‌ها و جغرافیاهای متنوع در قالب پژوهش‌های پرشمار، امکان‌پذیر نخواهد بود.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) برخی پژوهشگران خرق عادت را بارزترین شکل عدم واقعیت در داستان‌های عامیانه می‌دانند (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۱۳۲). مهم‌ترین خرق عادت‌های قصه‌های عامیانه عبارت‌اند از: نجات خلق السّاعه، طی الارض، زنده‌شدن، غیب‌شدن، عمر بسیار طولانی، تبدیل شدن به طلا، آگاهی از غیب و... (ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۳۶).

(۲) کاسیرر به‌مانند کانت برای باور بود که آگاهی انسان تنها از راه فرم‌هایی از مفاهیم انتزاعی ذهنی که درواقع قالب‌ها و ابزارهای شناختی برای انسان هستند، امکان‌پذیر است. هستی‌ای که انسان با آن سر و کار دارد، هستی مطلق نیست، بلکه آفریده‌هایی است که با دخل و تصرف انسان به‌گونه‌ای نوین و انسانی آفریده شده است. راه کاسیرر از جایی از مسیر کانت جدا می‌شود که به‌باور او، انسان برای شناخت و درک هستی خود و پیرامونش، به یک‌باره از تعقل و صورت‌های عقلی آغاز نکرده است. صورت‌های شناختی انسان نه یک‌سره عقلانی و منطقی هستند و نه همیشه عاطفی و احساسی، بلکه چونان انسان، آفریده‌ای ترکیبی هستند و همچون انسان، سیری از زایش، کودکی و خامی و کمال و پختگی در زندگی دارند؛ این فرم‌های شناختی پیش از آنکه به منطق عقلانی امروزی دست یافته باشد، هزاره‌هایی از حیات خویش را با شناختی افسانه‌ای، خرافی و دیگر فرم‌های غیر عقلانی سر کرده است. کاسیرر با پشتوانه همین آگاهی‌های نوین به نگارش شاهکار نظری و فلسفی خویش پرداخت و پژوهش ارزشمند و سترگ «فلسفه صورت‌های نمادین» را که جلد دوم آن به معرفی آگاهی اسطوره‌ای می‌پردازد، در سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ به جهان دانش عرضه کرد (موقن، ۱۳۸۹: ۲۷).

(۳) این مسئله آنگاه جذّاب‌تر می‌شود که بدانیم تاریخ اندیشه‌ورزی و تفکر فلسفی از نفی اسطوره آغاز شد و این نفی در آغاز در سرزمین یونان، یعنی همان کانون سترگ‌ترین اساطیر، انجام پذیرفت؛ بنابراین می‌توان «زایش فلسفه را در بطن اسطوره، چون یک پی‌آمد منطقی دانست و نتیجه گرفت که زمینه‌های اندیشه‌عقلی و فلسفی ازسوی تفکر اسطوره‌ای فراهم گشته است.» (ضیمران، ۱۳۸۴: ۵۵)

(۴) روایت نقل‌شده، تلخیصی از روایت ذکرشده در این منبع است.

(۵) در آگاهی اسطوره‌ای معنای زمان، فقط از راه تمایز مراحلش به‌دست می‌آید؛ حسّ مراحل در همه وقایع حیات و به‌ویژه آن‌هایی که به گذر و انتقال از سنی به سنّ دیگر یا از یک موقعیت اجتماعی به موقعیت اجتماعی دیگر ارتباط می‌یابند، حس می‌شود. این گذارها حتّی در پایین‌ترین سطوح، مانند تغییراتی که در حیات جانوران و گیاهان و نیز افراد روی می‌دهد، به‌طریقی با اجرای مناسک و برگزاری مراسم متمایز می‌شود؛ یعنی به‌گونه‌ای از سیر یکنواخت وقایع بیرون کشیده و مشخص و متمایز می‌شود. با اجرای دقیق برخی از مناسک، گذار سالم آن‌ها از آغاز تا انجام تضمین می‌شود. زایش و مرگ، بارداری و مادرشدن، به‌بلوغ رسیدن و ازدواج کردن همه با مناسک خاصّ گذر و تشرّف مشخص می‌شوند. این عقیده رایج است و به‌شکل‌های گوناگون در اطراف و اکناف جهان مشاهده می‌شود که در گذر از یک قلمرو زندگی به قلمرو دیگر آن، انسان من جدیدی به دست می‌آورد؛ کودک با رسیدن به بلوغ، گویی می‌میرد، کودک می‌میرد تا در قالب جوان و انسانی بالغ دوباره متولد شود (کاسیرر، ۱۳۹۰: ب: ۱۸۵ و ۱۸۶).

(۶) تمایزاتی که امروزه میان شیء و نام قائل می‌شویم، متعلّق به تأمل عقلانی و شناخت فلسفی - علمی است. در آگاهی اسطوره‌ای، سخن و نام بر چیزی دلالت نمی‌کند و چیزی را مشخص نمی‌نماید؛ بلکه خود آن چیز است و همانند آن عمل می‌کند. «نام و شخصیت باهم یکی هستند ... در مناسک تشرّف، به شخص، نام جدیدی می‌دهند؛ زیرا آنچه او در این مناسک

دریافت می‌کند، خود تازه‌ای است.» (کاسیر، ۱۳۹۰ ب: ۹۵)

کتابنامه

بهرامی، محمد و علی یزدانی‌راد (۱۳۹۹)، «بن‌مایه‌های اسطوره‌ایزدگیاهی و ایزدبانوی باروری در افسانه سه خواهر و نی‌لبک»، *پژوهشنامه ادبیات داستانی*، شماره ۳۰، صص ۱-۲۳.

بهروز کیا، کمال (۱۳۹۰)، «افسانه‌های تمثیلی»، *روشنان*، شماره ۱۱، صص ۹۱-۱۰۸.

جعفری، حسن (۱۳۸۸)، «دین و اسطوره: بررسی نظریه‌ارنست کاسیرر درباره‌اسطوره»، *پژوهشنامه ادیان*، شماره ۶، صص ۲۷-۵۴.

ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۷)، *ادبیات داستانی عامه*، تهران: خاموش.

رحیمی، سیدمهدی؛ علی‌اکبر سامخانیانی؛ ابراهیم محمدی و محمد فاطمی‌منش (۱۳۹۹)، «بررسی بن‌مایه‌های اساطیری در افسانه سیستانه نهنگ بور و شهرزاده»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال ۱۶، شماره ۵۸، صص ۹۳-۱۲۵.

سلوکور، هاری (۱۳۷۴)، «هنر و ادبیات در اندیشه‌ارنست کاسیرر»، *فصلنامه هنر*، شماره ۲۸، صص ۶۰-۷۸.

عسکری الموتی، حجت‌الله (۱۳۹۲)، «مناسبات اسطوره و هنر در تفکر ارنست کاسیرر، والتر بنیامین و تئودور آدرنو»، *هنرهای زیبا*، دوره ۱۸، شماره ۱، صص ۱-۱۵.

فقیری، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، *قصه‌های مردم فارس*، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

فروغی، محمدعلی (۱۳۹۸)، *سیر حکمت در اروپا*، به تصحیح امیرجلال‌الدین علم، چاپ هفتم، تهران: نیلوفر.

کاسیرر، ارنست (۱۳۸۲)، *اسطوره دولت*، ترجمه‌یدالله موقن، چاپ اول، تهران: هرمس.

----- (۱۳۹۰ الف)، *زبان و اسطوره*، ترجمه‌محسن ثلاثی، تهران: مروارید.

----- (۱۳۹۰ ب)، *فلسفه صورت‌های سمبلیک*، ترجمه‌یدالله موقن، تهران: هرمس.

کریمی، ابودر (۱۳۹۰)، «افسانه‌ها و مسئله ثبت (مقدمه‌ای بر مرثیه‌ناتمام)»، *روشنان*، شماره ۱۱، صص ۳۸-۵۳.

کریمی فیروزجاهی، علی و حمیده بنیادی (۱۳۹۷)، «ساختار روایی داستان کره‌اسب سیاه از دیدگاه نشانه‌معناشناسی گفتمانی»، *دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامیانه*، شماره ۲۳، صص ۱۳۱-۱۵۰.

موقن، یدالله (۱۳۸۹)، *ارنست کاسیرر فیلسوف فرهنگ*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

میرصادقی، جمال (۱۳۶۷)، *ادبیات داستانی*، تهران: سخن.

نقابی، عفت و طاهره پورآسیاب دیزج (۱۳۹۷)، «بررسی طرح‌شناختی افسانه‌های آذربایجان»، *دوماهنامه فرهنگ و*

ادبیات عامیانه، شماره ۲۳، صص ۵۳-۸۹.

وطن‌پور، آزاده و کتایون نمیرانیان (۱۳۹۱)، «ریخت‌شناسی و تحلیل اسطوره‌ای قصه‌عامیانه دختر و درخت کنار»، *پژوهش‌های انسان‌شناسی*، شماره ۱، صص ۱۶۷-۱۸۷.

References

- Cassirer, E. (1954), *An Essay on Man: An Introduction to a Philosophy of Human Culture*, New Haven and London, Yale University Press.
- s (1955), *The Philosophy of Symbolic Form: vol.2, Mythical Thought*, Ralph Manheim (trans.), New Haven and London: Yale University Press.

